

پژوهش‌نامهٔ ادب حماسی، سال هفدهم، شمارهٔ اول، پیاپی ۳۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰، صص ۱۴۷-۱۶۶

روایت شاهنامه از گفتمان قدرت در داستان بهرام چوبینه و خسرو پرویز

مهدی رضایی*

دانش‌یار دانشگاه سلمان فارسی کازرون، ایران

لیلا اکبری**

دانش‌جوی دکتری دانشگاه سلمان فارسی کازرون، ایران (نویسندهٔ مسؤول)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۸

چکیده

روایت خیزش بهرام چوبین علیه سلطه دو تن از پادشاهان بزرگ ساسانی یعنی هرمز و پسرش خسرو پرویز، تنها نمونه‌ای از مواردی متعدد است که فردوسی از سرشت سیری‌ناپذیر آدمی برای ارضای غریزه قدرت‌طلبی و ستیز پیوستهٔ او در جهت دستیابی به قدرت مطلقه حکایت می‌کند. رابطه بهرام با شاهان ساسانی از طولانی‌ترین تعامل‌های میان شاه و پهلوان است که بخشی بزرگ از آن به مجادلهٔ پرشور میان بهرام و خسرو اختصاص یافته است. واکاوی گفت‌وگوی آنان شیوه‌ای شایسته است جهت تحلیل مناسبات قدرت در دربار سیاسی ایران. ضرورت انتساب به تبار پادشاهان، بزرگان و پهلوانان از یک‌سو و لزوم مقبولیت ملی و مردمی از سوی دیگر در کسب حاکمیت مشروع، نوع خاصی از گفتمان را میان خسرو و بهرام رقم زده است که در نوع خود در شاهنامه بی‌نظیر است؛ به ویژه آن‌که تاریخ نیز بر آن صحه می‌گذارد. در مقاله حاضر ضمن سودجستن از برخی مؤلفه‌های کاربردشناسی زبان، به ارتباط تنگاتنگ دو نوع ویژهٔ زبان یعنی قدرت و ایدئولوژی پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان انتقادی، بهرام چوبینه، خسرو پرویز، شاهنامه.

* Rezaeimehdi56@gmail.com

** Leilaakbari181@yahoo.com

مقدمه

محتوا و روی کرد حماسه‌ها را منازعه قهرمانان بر سر قدرت شکل می‌دهد. دیک دیویس درون‌مایه اصلی شاهنامه را وفاداری و شورش می‌خواند (دیویس، ۱۳۹۶: ۴۶). بی‌گمان انگیزه غالب در این چالش‌ها، حفظ و یا تصاحب قدرت است. در این میان کشمکش میان شاهان و زیردستان، برجسته و چشم‌گیر است؛ کشمکشی که تنها به رزم و جنگ منحصر نمی‌شود بلکه چالش‌های زبانی و به خصوص رجزخوانی‌ها نیز بستری مناسب برای نمایش و به‌رخ‌کشیدن قدرت و سلطه می‌شوند. «در حقیقت نبرد در دو قلمرو قوه نطق و قدرت عضله در موازات هم به پیش می‌روند و مکمل و پشتیبان همدند. رجزخوانی نوعی نبرد شفاهی است» (فلاح، ۱۳۸۵: ۱۲۵). سی درصد از حجم ابیات شاهنامه به دیالوگ‌های قهرمانان با یک‌دیگر اختصاص یافته است (سرامی، ۱۳۶۸: ۱۷۷، ۲۹۹) و از کل این دیالوگ‌ها، سه گفت‌وگوی طولانی روایت‌شده در شاهنامه، نشان از نقش مؤثر و موازی زبان با کنش، در مقوله قدرت دارد. مجالس هفت‌گانه بوذرجمهر و پس از آن اندرزهای وزیر نام‌دار انوشیروان به او، ابیاتی تعلیمی است که مضامینی در جهت تعدیل قدرت مطلقه چون آیین کشوداری، برپایی عدل و داد و خودداری از ستم و بیداد نیز در آن‌ها به چشم می‌خورد. گفت‌وگوی رستم و اسفندیار، ستیز میان دو نماینده قدرت دینی و سیاسی و نماینده قدرت پهلوانی و ملی است. جاه‌طلبی گشتاسب، شاهزاده آیین‌پرست و جهان‌پهلوان نام‌دار ایران را در برابر یک‌دیگر قرار می‌دهد. رستم و اسفندیار هیچ‌کدام خود تمایل به این تقابل ندارند؛ هیچ‌کدام اندیشه نشستن بر تخت پادشاهی را در سر نمی‌پروراندند. رستم تنها در پی حفظ جای‌گاه و حیثیت خود است و اسفندیار ناامید از وفای به عهد پدر در واگذاری تاج و تخت به او، تنها به اجرای فرمان پدر که در حکم فرمان ایزد است فکر می‌کند. آن‌چه گفت‌وگوی سوم را از دو مورد قبل متمایز می‌سازد این است که رکن اساسی مجادله را رسیدن به قدرت مطلقه و تکیه زدن بر بالاترین مقام مملکتی رقم می‌زند. ادعای پادشاهی یک سردار و شورش او بر شاه مشروع، مسأله‌ای است که قبل از آن در شاهنامه و در تاریخ ساسانیان سابقه ندارد (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۵۷۹). «داستان بهرام تقابل دو اندیشه در نظام قدرت‌طلب است؛ پادشاهانی که همواره از مردان لایق به عنوان ابزاری برای آسایش خود و حکومت‌شان بهره می‌برند و سردارانی که لیاقت خود را برتر از پادشاه می‌دانند و سعی دارند خود در رأس ساختار قدرت قرار بگیرند» (محمودی بختیاری، ۱۳۹۴: ۱۲۲). بهرام، خسرو پرویز، نماد قدرت واقعی را به چالش می‌کشد؛ اما این چالش با شکست مواجه می‌شود.



پیشینه پژوهش: از میان مقالاتی که پیرامون شخصیت بهرام چوبین و حوادث مربوط به او در شاهنامه به نگارش درآمده است، چند مقاله پدیده قدرت را با اهداف و دیدگاه‌های متفاوت در این داستان تحلیل کرده‌اند. بهروز محمودی بختیاری در مقاله «تراژدی قدرت: بررسی تطبیقی داستان بهرام چوبین و تراژدی مکبث» با بررسی هدف، علل و ابزار رسیدن به قدرت، وجوه شباهت شورش بهرام و مکبث را تبیین کرده است. اسحاق طغیانی در مقاله «بررسی و مقایسه دو چهره نیمه تاریخی شاهنامه (بهرام گور و بهرام چوبینه) بر اساس نظریه قدرت» کوشش کرده است تا با در نظر گرفتن انگیزه قدرت، تصویری واقعی از دو قهرمان و شخصیت تاریخی را به نمایش بگذارد. مؤلف دیگر، ایرج مهرکی در مقاله‌ای تحت عنوان «قیام بهرام چوبین در شاهنامه» به مقایسه روایات کتب تاریخی با شاهنامه در مورد قیام بهرام چوبین پرداخته و ضمن مقایسه، نگاه خاص فردوسی به این قیام را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. مقاله حاضر نیز واکاوی پدیده قدرت را در داستان بهرام در شاهنامه در نظر داشته است؛ با این تفاوت که جلوه‌های تقابلی این پدیده را در مکالمه و گفتمان میان بهرام با شخصیت دیگر داستان یعنی خسرو پرویز به بحث گذاشته است. نیز جهت تکمیل بحث، نگاهی به بازتاب این پدیده در کنش‌های غیرکلامی چون زبان بدن داشته است.

مبانی نظری پژوهش: تحلیل گفتمان انتقادی ریشه در آرای میشل فوکو دارد. فوکو گفتمان را نوعی فعالیت محوری انسان به‌شمار می‌آورد (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۶۷). زبان‌شناس دیگر فرکلاف نیز زبان را یک کردار و به منزله یک کنش اجتماعی می‌داند که برای برقراری ارتباط میان اندیشه‌ها و باورها به کار گرفته می‌شود. تحلیل گفتمان با کارکرد زبان در زمینه‌های اجتماعی به ویژه با تعامل یا مکالمه‌های میان گویندگان سروکار دارد. از این دیدگاه متن مجموعه‌ای یک پارچه و متشکل از اجزاء و عناصر درونی و بیرونی، شامل زبان و زمینه اجتماعی و به طور کلی یک گفتمان است؛ اما هنگامی که متن از سطح بافت موقعیت فرد به سطح کلان جامعه گسترش داده می‌شود علاوه بر زبان با مفاهیمی چون سیاست، ایدئولوژی و قدرت پیوند می‌خورد و قابلیت تحلیل انتقادی می‌یابد. دیوید کریستال در تحلیل گفتمان انتقادی می‌نویسد: «روی‌کردی در تجزیه و تحلیل زبان است که هدف از آن، آشکارسازی روابط پنهان قدرت و فرآیندهای ایدئولوژیکی در زبان‌شناسی است» (همان: ۱۱). بدین‌گونه ایدئولوژی و قدرت دو مؤلفه اصلی در تحلیل گفتمان انتقادی هستند.

نورث ایدئولوژی را «نظامی از هنجارها، ارزش‌ها، باورها و جهان‌بینی‌ها که نگرش‌های اجتماعی-سیاسی و اعمال یک گروه، یک طبقه اجتماعی یا جامعه را در حکم یک کل

هدایت می‌کند» می‌خواند (فتوحی، ۱۳۹۹: ۲). تفکر، تکلم و استدلال فرد یا گروه تحت هدایت این باورهای بنیادین قرار می‌گیرد و ایدئولوژی در صورت مادی خود یعنی زبان بازتاب می‌یابد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۶). مفهوم قدرت نیز شباهتی بسیار به ایدئولوژی دارد. به نظر فوکو «قدرت تنها محدود به قدرت سیاسی نیست؛ بلکه شبکه‌ای از روابط درهم‌پیچیده است که به ساختار جامعه مشروعیت می‌بخشد و ریشه در لایه‌های مختلف تعاملات اجتماعی و زبانی دارد که در یک ظرف گفتمانی شکل می‌گیرد» (نوابخش و کریمی، ۱۳۸۸: ۴۹). اعمال قدرت از طریق کارکردهای ایدئولوژیک زبان صورت می‌گیرد. بررسی عناصر و مؤلفه‌های مؤثر در روند گفتمان، به مفسر کمک می‌کند تا دیدگاه گویندگان را واکاوی کند و به مناسبات نهفته قدرت، منافع و ارزش‌های اساسی در لایه‌های اجتماعی رهنمون شود.

اشکانیان و ساسانیان: اشکانیان یا امپراطوری پارت‌ها، نام دودمانی ایرانی است که ۴۷۱ سال بر قسمت اعظم آسیا حکومت کردند. این شاهنشاهی در قرن سوم پیش از میلاد توسط ارشک رهبر قبایل ایرانی پرنی پس از فتح پارت در شمال شرقی ایران تأسیس گردید. قلمرو اشکانیان با غلبه بر رقیبان‌شان یعنی سلوکیان و مادها گسترش زیادی یافت. شاهان اشکانی خود را شاهنشاه (شاه شاهان) می‌خواندند که نشان‌دهندهٔ ادعای آنان بر جانشینی هخامنشیان است؛ اما حکومت آنان مانند هخامنشیان توسط یک دولت مرکزی اداره نمی‌شد. شاهنشاهی اشکانی از تعداد زیادی پادشاهی کوچک و بزرگ تشکیل شده بود که فرمان‌روایی بر آنان به صورت موروثی دست‌به‌دست می‌شد. سرانجام نیز جنگ‌های داخلی، زمینه‌ساز ضعف و زوال اشکانیان را فراهم ساخت و منجر به شورش اردشیر بابکان فرمان‌روای اصطخر در پارس گردید. اردشیر بر اردوان شاه پنجم اشکانی حمله کرد و سلسلهٔ اشکانیان را سرنگون ساخت و حکومت ساسانی را بنیان نهاد. وی را از آن جهت که نام پدرش بابک بود و بر قلعه داراب‌گرد امیر بود، اردشیر بابکان خطاب کردند. نام پدر بابک نیز ساسان بود که از مغان زرتشتی بوده و نسبتش به کورش شاه بزرگ هخامنشی می‌رسید. ساسانیان حدود چهارصد سال حکومت کردند و چون هخامنشیان حکومتی متحد را در ایران به وجود آوردند. در اواخر دورهٔ ساسانی، در ایران جامعه و تمدنی پیچیده به وجود آمده بود و کشور سازمان‌دهی و اوضاع اداری مشخصی پیدا کرده بود؛ اما جنگ‌های طولانی و فرسایشی با روم، قیام بهرام چوبین و شهروراز و حکومت فاقد مشروعیت شاهان متعدد و اکثراً گم‌نامی که بعد از خسرو پرویز به پادشاهی رسیدند سبب شد تا پادشاهی ساسانیان در مقابل اعراب کاملاً از پا درآید (دریایی، ۱۳۸۳: ۵۹-۶۱).



بهرام چوبینه و خسرو پرویز: بهرام چوبین از مردم ری، پسر بهرام گشسب، از دودمان بزرگ مهران، یکی از هفت خاندان ممتاز ساسانی بود که در زمان انوشیروان سمت مرزبانی آذربایجان و ارمنستان را داشتند. اوضاع نابه‌سامان و آشفتۀ خاندان ساسانی، بهرام را که به‌رغم خدمات و جان‌فشانی‌های بسیار مورد اهانت شاه قرار گرفته بود به شورش علیه هرمزد و خسرو مضمم‌تر ساخت. بهرام پس از منهزم ساختن ترکان به فرمان‌دهی کل نیروهای ایران در برابر رومیان نصب شد؛ اما شکست خورد. هرمزد به شیوه‌ای نادرست او را از فرمان‌دهی خلع کرد و در نتیجه بهرام با پشتیبانی لشکریانش رایت خلاف برافراشت. دودمان بهرام مدعی بودند که از نسل اشکانیانند. پس از قتل هرمز، بهرام با تکیه بر این ادعا حاضر به فرمان‌برداری از خسرو نگردید. از آن جایی که سپاه بهرام نیرومند بود خسرو رو به هزیمت نهاد. بهرام فاتحانه به پایتخت درآمد و به دست خود تاج بر سر نهاد و به نام خویش سکه زد (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۵۷۸-۵۷۹). خسرو با متحد شدن با رومیان موفق به شکست بهرام شد. بهرام به دربار خاقان پناه برد و در حمایت او قرار گرفت؛ اما در فرجام با توطئه و تحریک خسرو به قتل رسید.

خسرو پرویز فرزند هرمزد چهارم و نوۀ خسرو انوشیروان است که توانست در میان کشمکش‌های درباریان و فرمان‌دهان نظامی و بزرگان حکومتی به قدرت برسد. قیام بهرام بزرگ‌ترین حادثۀ دوران پادشاهی او و پدرش بود؛ حادثه‌ای که در تاریخ ساسانیان تازگی داشت. خسرو پس از غلبه بر بهرام و فرونشاندن شورش او تا مدتی طولانی به جنگ با بیزانس پرداخت؛ اما پس از پیروزی‌های برق‌آسا و خیره‌کننده در نهایت از هراکلیوس شکست خورد. پیش‌نهاد صلح او را نپذیرفت و همه‌تقصیرات را به گردن سردارانش انداخت و به توبیخ و مجازات آنان پرداخت. پس اشراف و سرداران ناراضی با پسر خسرو، شیرویه که از انتخاب نشدن خود به جانشینی ناخرسند بود، هم‌دست شدند و خسرو را از سلطنت خلع کردند و سپس با نسبت دادن اتهاماتی، او را به قتل رساندند و پسرش شیرویه (قباد) رسماً به سلطنت انتخاب شد.

۱- کنش‌های کلامی

۱-۱- تحلیل داستان در بافت موقعیت

داستان تقابل خسرو و بهرام چوبین در شاهنامه بخشی بزرگ از کل روایت پادشاهی هرمزد و خسرو را به خود اختصاص داده است. گفت‌وگوی طولانی خسرو و بهرام ۲۲۴ بیت را شامل می‌شود (فردوسی، ۱۳۹۴: ۴/۸۸۶-۸۹۵). یک رجزخوانی طولانی میان پادشاه با پهلوان و سالار سپاهش که به مانند دو خصم خونی در برابر هم قرار می‌گیرند و ماجرا با مرگ یکی

پایان می‌پذیرد. داستان از این جهت در نوع خود در شاهنامه بی‌نظیر است. روایت عصیان و شورش بهرام در شاهنامه همان وقایعی را شامل می‌شود که در تاریخ به آن اشاره شده است. بی‌تردید صحت تاریخی داستان نقشی بسیار در تأثیرگذاری آن ایفا می‌کند. طبری، ستیز زبانی خسرو و بهرام را به گونه‌ای مختصر اما با همان شدت و حدت، نقل کرده است (طبری، ۲/ ۷۳۰-۷۳۱).

۱-۲- نظام نوبت‌گیری و مدیریت مکالمه

از بحث‌های مهم در روی داده‌های گفتمان، اجازه صحبت و نوبت‌گیری در گفت‌وگو است (یول، ۱۳۷۸: ۱۰۰). ماهیت چگونگی نوبت‌گیری به کار گرفته‌شده در گفتمان، به روابط قدرت میان مشارکت‌کنندگان وابسته است و از این جهت دارای اهمیت است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۰۴). مکالمه خسرو و بهرام در ده نوبت پیاپی میان آن دو رد و بدل می‌شود. این نوع ارتباط کلامی زنجیره‌ای و بدون مکث بین دو یا چند نفر بیان‌گر احساس هم‌پایگی شخصیت‌ها است (یول، ۱۳۷۸: ۱۸). ماهیت حماسی شاهنامه نیز در برجسته ساختن ارتباط موازی و رودررو میان شاه و پهلوان تأثیرگذار است؛ هرچند در نظام سیاسی و اجتماعی، بهرام در جای‌گاه فرودست نسبت به خسرو قرار دارد. بهرام تا پایان به مانند خسرو از آزادی بیان برخوردار است. او حتی دست‌بالا را می‌گیرد. قدرت سخنوری و زبان تند او که فردوسی نیز در آغاز معرفیش در پادشاهی هرمزد به آن اشاره می‌کند:

سخن‌آور و جلد و بینی‌بزرگ سیه‌چرده و تندگوی و سترگ

سبب می‌شود تا از خسرو عقب نماند و در هر نوبت مکالمه شرکت کند. خسرو کاملاً بر گفت‌وگو تسلط دارد و با وقوف بر این که هر زمان که اراده کند قادر به قطع آن است، اجازه صحبت را از او نمی‌گیرد. او برای جلوگیری از جنگ و حل مسأله به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز تصمیم به گفت‌وگو با بهرام می‌گیرد. خودش باب سخن را باز می‌کند و زمانی هم که لجاجت و زبان‌آوری بهرام خسته و ملولش می‌سازد و متوجه می‌شود که از مکالمه طرفی نمی‌بندد، پایان آن را اعلام می‌کند:

که بد شاه هنگام آرش؟ بگوی سرآید مگر بر من این جست‌وجوی

(همان: ۳۳/۸)

پس از آن پاره‌گفتارها بسیار کوتاه می‌شود؛ چنان که سه نوبت پایانی مکالمه را تنها ۱۲ بیت تشکیل می‌دهد و سرانجام در نوبت آخر گفتار، خسرو منتظر پاسخ بهرام نمی‌ماند؛ از او روی می‌گرداند و به سمت لشکریان خود می‌رود و بدین‌گونه ختم گفتمان را اعلام می‌کند.



۱-۳- اصل هم‌یاری

گرایس اولین کسی است که راه‌بردهای چهارگانه را که انتظار می‌رود در مشارکت مکالمه‌ای رعایت شود، مطرح کرد: راه‌برد کمیت (سخن‌گفتن در حد لازم)، کیفیت (صحت کلام و ارائه مستندات کافی)، رابطه (بیان مسائل مربوط با موضوع) و روش (سخن مختصر، واضح، روشن و منظم). رعایت این اصول، به مشارکت‌کنندگان در هر بخش از گفت‌وگو کمک می‌کند تا سهم خود را آن‌گونه تعیین کنند که جهت و هدف مورد قبول مکالمه یا گفت‌وگو ایجاب می‌کند (آفاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۳۲). خسرو جنگ را به صلاح نمی‌داند؛ اما با دیدن بهرام درمی‌یابد که او به هیچ‌گونه سرسازگاری و اطاعت ندارد. پس هدف‌مند و زیرکانه در همان ابتدای سخن در چند واژه جای‌گاه خودش و بهرام را به وی گوش‌زد می‌کند و یادآور می‌شود به عنوان کسی که در رأس هرم قدرت قرار دارد، قادر به تفویض بخشی از آن به زیردستانش است: سپهدار ایران‌ت خوانم به داد (همان: ۱۶/۸).

بهرام در پاسخ، بی‌پرده، در اصل و نسب خسرو تشکیک ایجاد می‌کند. از آن پس استدلال‌ات هر کدام در اثبات اصالت نژاد خود، ستیز کلامی شدیدی را رقم می‌زند. خسرو با اشاره به نژاد:

چو کسری نیا و چو هرمز پدر
که را دانی از من سزاوارتر؟
(همان: ۱۸/۸)

حق موروثی سلطنت:

پسر بی‌گمان از پدر بخت یافت
کلاه و کمر یافت و هم تخت یافت
(همان: ۲۵/۸)

و ... بارها در پی به‌دست‌دادن مدرکی برای حقانیت مشروع خود برمی‌آید و بهرام را به تأیید شایستگی خود می‌خواند. بهرام نیز به پیشینه طولانی‌تر نسبت به ساسانیان:

چُن از دخت بابک بزاد اردشیر
نه اشکانیان را بدی داروگیر؟
نه چون اردشیر اردوان را بکشت
به نیرو شد و تختش آمد به مشت؟
(همان: ۲۵/۸)

و هنر جنگ‌آوری و توانایی چشم‌گیر خود اشاره می‌کند و با قاطعیت اظهار می‌کند که هنر (استعداد و مهارت) برای پادشاهی، از دودمان ضروری‌تر است:

من از تخمه نامور آرشم
چو جنگ آورم آتش سرکشم...
چنان دان که کس بی‌هنر در جهان
به خیره نجوید نشست مهان
(همان: ۲۹/۸)

اما استدلالت بهرام ضد و نقیض است. بنابراین صحت کلام او را نمی‌پذیرد. دو نظرگاه متفاوت بهرام یعنی ابهام در صحت نژاد پادشاهی خسرو و دیگر این که تبار سلطنتی موضوعیتی ندارد (دیویس، ۱۳۹۶: ۱۱۰)، نشان آن است که او با سفسطه و تخطئه خسرو، سعی دارد تا به هر شیوهٔ ممکن، قدرت خسرو را نامشروع و ناروا جلوه دهد.

۱-۴- رعایت ادب

لیچ برای تکمیل اصول چهارگانهٔ گرایس، اصلی دیگر را با عنوان رعایت ادب در تعامل، مطرح ساخت. اصولی چون باگذشت بودن، باحیا و متواضع بودن نسبت به دیگران، حس هم‌دردی داشتن و ... (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۹). ادب برجسته‌ترین مؤلفه در مکالمهٔ خسرو و بهرام است. ستیز میان آن دو، در حقیقت ستیز میان دو طبقه فرادست و فرودست جامعه است. خسرو نمایندهٔ ادبیات رسمی است. صاحب‌نظران گفتمان انتقادی، استفاده از زبان رسمی را ابزار قدرت می‌دانند و معتقدند صاحبان قدرت گفت‌وگوی خود را در قالب ادبیات رسمی به پیش می‌برند و طرف مقابل را ناچار از پذیرش و ادامه گفت‌وگو در قالب قوانین نانوشته خود می‌سازند. بنابراین فرد بی‌بهره از ادبیات رسمی را فردی می‌دانند که حاضر به پذیرش گفتمان قدرت نیست. استفاده از ادب محاوره و غیررسمی یکی از برجسته‌ترین نشانه‌ها و نمادهای تقابل با گفتمان قدرت در جامعه است. خسرو به آیین پادشاهان همه‌جا رسم ادب را به‌جا می‌آورد، متغیر می‌شود، به پند و نصیحت می‌پردازد، تهدید می‌کند؛ اما از چهارچوب ادب خارج نمی‌شود. او بارها سپاهیان و بهرام را بزرگ می‌دارد و بهرام را به تثبیت سپه‌سالاری ایران و حتی شراکت در سلطنتش نوید می‌دهد. از سوی دیگر، بهرام نمایندهٔ طبقهٔ عامهٔ مردم است. بنابراین در گفت‌وگو از ادبیات عامیانه سود می‌برد؛ ادبیاتی که صریح و بی‌پروا است. کنش زبانش بازتاب خشم و نابردباری او است که در بددهنی‌های بی‌پرده‌اش نمود می‌یابد. او استعدادی خاصی در ناسزاگویی، اهانت و تحقیر دارد. گستاخی، جسارت و رک‌گویی بهرام مؤثرترین حربهٔ او در میدان گفت‌وگو است. مکالمه با خسرو را با این تک‌گویی آغاز می‌کند: «که این روسپی‌زادهٔ بدنشان» و از همان ابتدا رویارویی چنان با درشت‌گویی در میدان سخن می‌تازد که خسرو رنگ می‌بازد. اقتدار و توانایی‌هایش را نه تنها در میدان کارزار که در بیانش نیز به نمایش می‌گذارد.

۱-۵- برجسته‌نمایی و طرد

برجسته‌سازی و طرد شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است. هر گفتمانی الزاماً نیاز به گفتمان رقیب دیگری دارد تا به واسطهٔ آن هویت و قدرت یابد. به کمک همین سازوکار



است که یک طرف قدرت، گفتمان خود را هژمونیک می‌کند و هم‌زمان سلطه گفتمانی رقیب را درهم می‌شکند و چهره قدرت را طبیعی و بدیهی جلوه می‌دهد و آن را از نظرها پنهان می‌کند (سلطانی، ۱۳۹۲: ۱۱۲). مشارکت‌کنندگان در گفت‌وگو بدین شیوه، نقاط قوت خود و ضعف حریف را برجسته می‌سازند.

اثبات شایستگی خود برای احراز قدرت مطلقه و ناسزاوری رقیب برای کسب آن با تکیه بر دو مؤلفه نژاد و هنر، هسته اصلی گفت‌وگوی خسرو و بهرام را شکل می‌دهد. مؤلفه‌ای که رویه‌ای تقابلی می‌سازد. بهرام بیش‌تر از مکانیسم طرد و به حاشیه‌راندن رقیب استفاده می‌کند و به شیوه‌های گوناگون صحت نژاد و اصل و نسب خسرو را به چالش می‌کشد. بلافاصله در اولین نوبت سخن‌گفتن خسرو را پادشاه سرزمینی خرد (سرزمین الانیان) می‌خواند نه ایران. الان‌شاه ناتوان‌تر و کوچک‌تر از آن است که در اندیشه ایران‌شاهی جای بگیرد:

الان‌شاه چون شهریاری کند وُرا مُرد بدبخت یاری کند

(همان: ۱۷/۸)

و چون خسرو اصالت گوهر خود را به او گوش‌زد می‌کند، پاسخی تحقیرآمیزتر به او می‌دهد و او را کم‌ترین بندگان می‌خواند:

الان‌شاه بودی کنون کهتری هم از بنده بندگان کم‌تری

(همان: ۱۸/۸)

و تا پایان مکالمه در خوارداشت خسرو کوتاهی نمی‌کند:

بدو گفت بهرام کز راه داد تو از تخم ساسانی ای بدنژاد

که ساسان شبان و شبان‌زاده بود نه بابک شبانی بدو داده‌بود؟

(همان: ۲۵/۸)

سپس نژاد کهن‌تر و اصیل‌تر خود و نیز هنرش را به رخ خسرو می‌کشد (رجوع شود به ذیل عنوان اصل هم‌یاری).

در نقطه مقابل، خسرو با بهره‌گیری از مفاهیم متضاد و متقابل، نوعی فرایند برجسته‌سازی و طرد را رقم می‌زند که طی آن گزاره‌های درست به خسرو و گزاره‌های غلط به بهرام ختم می‌شود و بدین‌گونه قدرت را به نفع خود بازتولید می‌کند. نظم جهانی که در رأس آن خدا و شاه قرار دارند، در عمل و شرع سلطنت را به خسرو می‌بخشد. باور به پیوند شاه با خدا از طریق فره و قرار گرفتن در طول قدرت حقیقی گیتی، سلطنت مطلق پادشاهی دنیوی را مشروعیت می‌بخشد. نیایش خسرو در برابر منبع قدرت، نمادی از سلطنت الهی او است و

در مقابل سلطنت بهرام توسط دیوان و جادوگران تأیید شده است. براساس همین باور خسرو دو شبکه از مفاهیم تقابلی را در طول گفت‌وگو مطرح می‌کند: در یک سو مفاهیم هم‌معنایی که بار اهورایی دارند و برگرفته از سرچشمه خرد هستند. عصاره این مفاهیم درسه بیت توسط خسرو بیان می‌شود:

جهان‌دار شاهی ز داد آفرید دگر از هنر با نژاد آفرید
بدان کس دهد کو سزوارتر خردارتر، هم بی‌آزارتر...
...کنون ایزدم داد شاهنشاهی بزرگی و تخت و کلاه مهی
(همان: ۲۴/۸)

و از طرف دیگر گزاره‌هایی که معانی اهریمنی دارند؛ از القانات دیوان است و نتیجه بی‌خردی:

ز مغز تو بگسست روشن خرد خنک نامور کاو خرد پرورد
هر آن دیو کاید زمانش فراز زوانش به گفتار گردد دراز
(همان: ۱۹/۸)

بهرام به واسطه مجادله و زبان‌آوری در برابر اراده ایزد قدرت‌بخش که این کار از بی‌خردی او نشأت گرفته، خود دیو است و محکوم به شکست در برابر قدرت ایزدی.

واژه‌های تقابلی به‌کارگرفته‌شده توسط خسرو در طول گفت‌وگو

مفاهیم ایزدیی	مفاهیم اهریمنی
خرد (بصیرت و بینایی، چراغ خرد، خرد به عنوان روشنایی‌بخش جان و دل) گوهر، یزدان‌شناسی، حق‌شناسی، به‌آیین بودن و راستی، داد و بی‌آزاری، فره و بخت و هنر و بزرگی، بهشت، شاه، شارستان.	نادانی و دیوی و دیوصفتی (خشم، کین، رشک، آز، بدعت، جادو و مکر و تنبل)، بدگوهری و بی‌بنی، گنه‌کاری و بی‌راهی، ناسپاسی، کژی، بیدادگری، خردی، دوزخ، بنده، خارستان.

۱-۶- زوج‌های هم‌جوار

در تحلیل مکالمه، دو پاره‌گفتاری که توسط دو مشارک کلام بیان می‌شوند، بسیار مربوط با هم خواهند بود همان‌گونه که در صورت زبانی پرسش و پاسخ، اتهام و دفاع، احوال‌پرسی و جواب، خداحافظی و پرسش، عذرخواهی و پذیرش و مانند آن‌ها دیده می‌شود. زوج‌های هم‌جوار روابط قدرت حاکم بر فضای مکالمه را نشان می‌دهد؛ اما پاره‌گفتارهای مکمل را همیشه زوج‌های هماهنگ و طبیعی نمی‌سازد؛ بلکه گاه پاسخ‌ها برخلاف عرف معمول و انتظار گوینده است و ساختاری غیرمرجح را شکل می‌دهد.

قرینه‌ها در نوبت اول مکالمه خسرو و بهرام را زوج‌های غیرمرجح تشکیل می‌دهد که هیچ‌گونه تناسب و هماهنگی با هم ندارند. خسرو سخن را با خوش‌رویی و حال‌پرسی از بهرام آغاز می‌کند و به گفته خودش رزم را سور پنداشته، ضمن ستایش و تمجید از بهرام او را به منصب سپه‌سالاری لشکر ایران نوید می‌دهد. بهرام بلافاصله درصدد پاسخ‌گویی برمی‌آید و با به‌کارگیری ساخت غیرمرجح، هر مضمون بیان‌شده توسط خسرو را با مضمونی متقابل و مخالف پاسخ می‌گوید تا در خسرو ایجاد رعب و ترس کند. احوال‌پرسی را با تمسخر و تکبر، بزرگ‌داشت و احترام را با تحقیر و توهین، نوید را با تهدید و دعا را با نفرین جواب می‌دهد.

زوج‌های هم‌جوار در نوبت اول مکالمه

قسمت اول زوج هم‌جوار/خسرو	قسمت دوم زوج هم‌جوار/بهرام
پرسید بهرام یل را ز دور/ همی‌جست هنگامه رزم، سور تو درگاه را هم‌چو پیرایه‌ای/ همان تخت و دیهیم را مایه‌ای...	چنین داد پاسخ مر ابلق‌سوار/ که من خرمم، شاد و به‌روزگار الان‌شاه چون شهریاری کند/ ورا مرد بدبخت یاری کند
سگالیده‌ام روزگار تو را/ به خوبی بسیچیده کار تو را مداراد دارنده باز از تو دست! سپهدار ایران‌ت خوانم به داد	تو را روزگاری سگالیده‌ام/ به نوبی کمندیت مالیده‌ام تو را روزگار بزرگی مباد! بیابویزمت زآن سزاوار دار

بدین‌گونه گزاره‌هایی خصمانه را پیش می‌گیرد که تا انتها به آن ادامه می‌دهد. خسرو نیز از آن پس به قرینه بهرام و هم‌سان با او سخن می‌گوید. اتهامات و ایرادات پیوسته بهرام به مشروعیت سلطنت خسرو و دفاعیات خسرو در اثبات حقانیت خود، مضمون اصلی تمام گفت‌وگو را در نوبت‌های بعد تشکیل می‌دهد و ساخت‌های هم‌جوار را مرجح و قرینه می‌سازد.

۱-۷- عبارت‌بندی‌های افراطی و دگرسان

عبارت‌بندی افراطی یعنی آن که تعداد زیادی از کلمات تقریباً هم‌معنا در کنار هم بیایند و دگرسان بدین معنی است که عبارت‌بندی‌های موجود مسلط و طبیعی شده، جای خود را به عبارت‌بندی مقابل و مخالف بدهد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۴). بهرام در تمام طول مکالمه از این شگرد بهره می‌گیرد. از سویی در هر نوبت گفت‌وگو خود را پادشاه ایران می‌خواند:

به شاهی مرا خواندند آفرین (همان: ۱۸ / ۸)

دگر کاندرا ایران منم شهریار (همان: ۲۲ / ۸)

کنون تخت و دیهیم را روز ماست (همان: ۲۶ / ۸)

همی بوی تاج آید از مغفرم همی تخت عاج آید از خنجرم
(همان: ۲۹ / ۸)

و از طرف دیگر بر موضوع سلسله مراتب پادشاهی خط بطلان می کشد. پادشاهی ساسانیان به آن علت که سنتی و مورد تأیید عادات دیرینه است، مشروعیت و حق حکومت دارد. مشروعیتی که مبنی بر فره ایزدی است و طبق قوانین خاص تنها طبقه‌ای که دارای فره ایزدی است، می‌تواند قدرت را در سیطره خود داشته باشد. بهرام سعی در زدودن این تفکر حاکم بر جامعه دارد. سلطنت موروثی و طبقاتی بودن جامعه از جمله باورهای پذیرفته شده «منش اجتماعی» به شمار می‌آید که بهرام را به فکر واداشت تا در برابر نابرابری توزیع قدرت و حاکمیت ناحق هیأتی خاص، در جامعه روزگار خویش تأمل کند (طغیانی، ۱۳۸۹: ۱۶). بهرام پادشاهی خسرو را از طرف خداوند نمی‌داند؛ بلکه از طرف مردم می‌داند؛ مردمی که او معتقد است خسرو را نابود می‌کنند.

۸-۱- شاخص‌ها، القاب، صفات و صورت‌های خطاب

گزینش و به‌کارگیری صفات و القاب برای یک‌دیگر و نیز طرز خطاب قراردادن دیگران، مشخص‌کننده هویت اجتماعی مشارکت‌کنندگان در کلام و نمودار احساس و درک آنان از جای‌گاه خود و مخاطب است. عناوینی که برای هم به‌کار می‌برند، منزلت اجتماعی خود آنان را نشان می‌دهد.

۸-۱-۱- صفات و القاب

کاربرد صفات و القاب مثبت و منفی، نشان محبت یا تنفر طرفین مکالمه نسبت به یک‌دیگر است. خسرو و بهرام حتی قبل از رویارویی با یک‌دیگر، در مونولوگ‌هایشان، طرف مقابل را با صفاتی توهین‌آمیز و تحقیرکننده یاد می‌کنند. در بخش آغازین مکالمه خسرو از آن جهت که صلاح خود را در صلح و دوستی می‌بیند، بهرام را با هفت شاخص چون پرخاشخرمه‌تر، ستون سپاه و ... مورد خطاب قرار می‌دهد. دشنام‌ها و صفات زشتی که بهرام به‌کار می‌برد، خسرو را از ادامه تکریم بهرام باز می‌دارد. سپس او نیز صفات منفی را در خوارداشت بهرام استفاده می‌کند اما لفظ او هیچ‌گاه به مانند بهرام بی‌پرده و رکیک نیست. بهرام به ویژه نژاد خسرو را آماج بددهنی‌های خود قرار می‌دهد. صفاتی چون روسپی‌زاده، ناپاک‌زاده، الان‌شاه و شبان‌زاده همه در جهت بی‌اعتبار کردن خسرو و تخفیف منزلت او است. جای‌گاه فرودست بهرام مانعی است تا شاخص اجتماعی و بیانی محترمانه را برای خسرو به‌کار گیرد.



صفات منفی برای بهرام	صفات منفی برای خسرو
دودگون دراز/خوهل بینی خوابنده چشم/دیوچهره خاک‌رنگ/ به تمثیل خر خوانده می‌شود / دیو یا فریفته دیو/ ناسپاس /بدکنش/ بدتن/دژآگاه مرد/ به کنایه خرچنگ و عقاب در مقابل عقاب و خورشید/ بی‌بن/بدگوهر/چوبینه/ به کنایه ضحاک	روسی‌زاده بدنشان/ سند (ناپاک‌زاده)/ الان شاه (۲ بار)/ بدنژاد/ شبان‌زاده/ ناسزاوارشاه/بدنشان/ بی‌هش (دیوانه)/ بدکنش
شاخص‌ها و صفات مثبت برای بهرام (همه در نوبت اول)	شاخص‌ها و صفات مثبت برای خسرو
پرخاشگر مهتر/سرافرازمرد/ پیرایه درگاه/ مایه تخت و دیهیم/ ستون سپاه/ شمع درخشنده/ گرد جهان‌جوی	بهرام تنها یک‌بار خسرو را مرد گُرد خطاب می‌کند؟! بدو گفت بهرام کای مرد گرد سزا آن بود کز تو شاهی ببرد! (همان: ۲۵ / ۸)

۱-۸-۲- ضمائر شخصی و صورت‌های خطاب

ضمائر شخصی و صورت‌های خطاب نقش بزرگی را در روابط اجتماعی ایفا می‌کنند و شاید بیش از دیگر کلمات بازگوکننده قوانین اجتماعی حاکم بر روابط افراد هستند. کاربرد ضمیر یا صورت خطاب خاص می‌تواند بازگوکننده موقعیت اجتماعی گوینده و مخاطب و نوع رابطه و مناسبات آن‌ها باشد. شیول به‌کارگیری آنان تابعی از رابطه کهرتری - مهتری میان مشارکین در کلام است (کشاورز، ۱۳۷۲: ۷۱-۷۲). در محاوره بهرام و خسرو تقریباً تنها از دو ضمیر من و تو استفاده می‌شود.

- ضمیر من

در شرایطی به‌کار می‌رود که گوینده قصد نشان‌دادن قدرت یا موقعیت برتر خود را داشته باشد. این ضمیر فخرفروشی میدان جنگ را پرهیجان و جذاب می‌سازد. بدین‌گونه در مکالمه بهرام و خسرو ضمیر من برای خودستایی، تکیه بر نژاد و گوهر، تهدید، تحقیر و ترس‌افکندن در دل رقیب به کار گرفته می‌شود:

چو من گنج خویش آشکارا کنم / دل جنگیان پر مدارا کنم...
 ..نباید که بر دست من بر هلاک / شوند این دلیران بی‌بیم و باک
 (همان: ۳۲ / ۸)

بهرام: بدو گفت بهرام جنگی منم / که بیخ کیان را ز بن برکنم
 (همان: ۲۷ / ۸)

من از تخمه نامور آرشم
نییره جهانجوی گرگین منم

چو جنگ آورم آتش سرکشم
همان آتش تیز برزین منم

(همان: ۲۸ / ۸)

- ضمیر تو

ضمیر تو بسامد بالایی در گفت‌وگوی خسرو و بهرام دارد (۵۹ مورد توسط خسرو و ۲۳ مورد توسط بهرام به کار می‌رود). کثرت استعمال این ضمیر از طرفی نشان از حضور فعال، هم‌سان و هم‌اندازه آنان در مکالمه و از سوی دیگر بیان‌گر اوج تقابل و معارضه شدید کلامی بین آن دو جهت اثبات تسلط بر گفت‌وگو است. خسرو که قصد ترغیب و تشویق بهرام به صلح دارد، در ابتدای سخن، تنها در پی ایجاد فضایی صمیمی و دوستانه است. فاصله اجتماعی خود را نادیده می‌گیرد و بهرام را به گونه‌ای مورد خطاب قرار می‌دهد که قدر و مقام او را در نزد خودش بزرگ جلوه دهد:

تو درگاه را هم‌چو پیرایه‌ای
... تو را با سپاه تو مهمان کنم

همان تخت و دیهیم را مایه‌ای ...
ز دیدار تو رامش جان کنم

(همان: ۱۶ / ۸)

زبان ستیزه‌جو و اهانت‌آمیز بهرام در سخن با خسرو، سبب می‌شود که از همان آغاز، گفت‌وگو به مشاجره لفظی و مکالمه‌ای خصمانه بدل گردد. ضمیر تو برای خطاب قراردادن فردی که نسبت به گوینده از موقعیت اجتماعی برتری برخوردار است، می‌تواند بیان‌گر حالات خصمانه گوینده باشد. این ضمیر توسط بهرام تنها برای تحقیر، توهین، تهدید، نفرین و اتهام به خسرو استفاده می‌شود. خسرو نیز همین شیوه را پیش می‌گیرد؛ اما خطاب‌های دل‌سوزانه و نصیحت‌گونه او باعث می‌شود تا سخنش تیزی زبان بهرام را نداشته باشد.

مضامین خطاب‌ها در ده نوبت گفت‌وگو

بهرام	خسرو
نفرین، تهدید	۱- صمیمیت و بزرگداشت
تحقیر، توهین، نفرین، تهدید	۲- نکوهش، نصیحت،
تحقیر، توهین، نکوهش، لاف	۳- نکوهش، نصیحت، لاف، تحقیر، سوگند و نوید
لاف، تهدید	۴- نکوهش، لاف، تحقیر، سوگند و نوید
لاف	۵- لاف، تحقیر، توهین
نکوهش، تهدید، لاف	۶- نصیحت، تحقیر، نکوهش
-	۷- نصیحت، نکوهش، لاف، تحقیر، اتهام، نوید و تطمیع، تهدید

تحقیر	۸- پرخاش
تحقیر	۹- پرخاش و تحقیر
-	۱۰- تحقیر، استهزاء

۲- کنش‌های غیرکلامی

درصد بالایی از احساسات حقیقی و مفاهیم ارتباطی از طریق فرآیند ارتباط غیرکلامی منتقل می‌شود. در تعامل با دیگران تنها ۳۵ درصد از معنی در یک موقعیت خاص با کلام به دیگران منتقل می‌شود و ۶۵ درصد باقی‌مانده در زمره غیرکلامی است (رضی و حاجتی، ۱۳۹۰: ۶۷). تحلیل و رمزگشایی از زبان بدن در انتقال مفاهیم و احساسات واقعی در شناخت شخصیت حقیقی و روحیات افراد بسیار مؤثر است. حالات چهره، حرکت اندام‌ها و بوم‌پایی از ارتباطات غیرکلامی هستند که خسرو و بهرام در حین مکالمه برای دسترسی به قدرت به کار می‌گیرند. بنابراین ابزاری مناسب است برای تبیین روابط قدرت میان آن دو.

۲-۱- حرکات و اشارات چهره و اندام

مبادله و ارسال پیام گاهی با نمایش اشاره‌های چشم و صورت و حرکات و حالت‌های اندام صورت می‌گیرد. زبان بدن اطلاعاتی بسیار را به مخاطب انتقال می‌دهد. خسرو و بهرام حین گفت‌وگو از زبان بدن نیز استفاده می‌کنند.

- رو به سوی آسمان کردن: نشانه ارتباط با خداوند و امید و انتظار به بخشایش او است. به ویژه نشان از آن است که شاه یا پهلوان همواره با منبعی فوق بشری در ارتباط است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۷۸).

نیایش خسرو به درگاه ایزدی، نمادی از الهی بودن قدرت او است. گویا خسرو قصد دارد قدرت آسمانی و ماورایی و تثبیت‌شده خود را به رخ بهرام بکشد که در میان گفت‌وگو به راز و نیاز با خداوند می‌پردازد:

بنالید و سر سوی خورشید کرد ز یزدان دلش پر ز اومید کرد
(همان: ۱۹/۸)

- روی برگرداندن و خندیدن: روی‌گرداندن نشان بی‌زاری، نفرت و پرهیزکردن از چیزی است و هنگامی که با خنده همراه باشد ریشخند را نیز با خود دارد. خسرو در پایان گفت‌وگو بهرام را نافرهمند می‌خواند و با خنده از او روی می‌گرداند:

بدین هوش و این رای و این فرهی بجویی همی تخت شاهنشاهی
بگفت و بخندید و برگشت از اوی سوی لشکر خویش بنهاد روی
(همان: ۳۴/۸)

به واقعیتی اشاره می‌کند که قابل انکار نیست و آن شرط دارا بودن فره برای شخص پادشاه است که بهرام از آن بهره‌مند نیست. بهرام برای قدرتی مجادله می‌کند که در واقع امر به خسرو تعلق دارد و شبهه‌ای در آن نیست.

- تعظیم کردن و بر اسب ماندن: در طول تاریخ پایین آوردن ارتفاع بدن در مقابل فرد دیگر به منظور ایجاد روابط مافوق/زیردست به کار رفته است (بیز، ۱۳۸۶: ۶۳). بهرام با دیدن خسرو زمانی طولانی در برابر خسرو تعظیم می‌کند؛ اما از اسب پیاده نمی‌شود. بر اسب ماندن در شاهنامه نشانی از جای‌گاه و منزلت برتر فرد است و در حکم آن است که شخص خود را نسبت به فرد مقابل مسلط و در مقام بالاتر می‌بیند؛ چنان‌که پیاده شدن از اسب نشان پذیرش جای‌گاه برتر فرد مقابل است. بهرام الان‌شاه را شایستهٔ جای‌گاهی در اندازه پادشاه ایران نمی‌بیند و حالتی میانه را پیش می‌گیرد. در واقع به گونه‌ای تمسخرآمیز به جای‌گاه خسرو دهن کجی می‌کند:

هم از پشت آن باره بردش نماز همی‌بود پیشش زمانی دراز
(همان: ۱۷/۸)

- چشم بستن: نشان خشم و عصبانیت است. خسرو بارها بهرام را برای خشمش سرزنش می‌کند. بهرام برای انتقال خشم خود از حالات چهره نیز بهره می‌گیرد. خسرو هنگامی که برای اولین بار چشمش بر بهرام می‌افتد او را چنین توصیف می‌کند:

همان خوهل‌بینی خوابنده چشم دل آگنده دارد تو گویی به خشم
(همان: ۱۴/۸)

خشم بی‌پایان بهرام، ابزاری است تا خسرو را وادار به شنیدن کند. او بدین‌گونه میزان دست‌رسی به گفتمان و در نتیجه قدرتش را افزایش می‌دهد.

۲-۲- بوم‌پایی

بوم‌پایی اصطلاحی است که بر ادعای قانونی بر محدوده یا وسایلی خاص دلالت می‌کند؛ چنان‌که آن محدوده و وسایل را انحصاری و مجزا می‌سازد. مثل ادعای مالکیت بر خانه، وسایل زندگی، مصنوعات، لباس، خوراک و زیورآلات (رضی و حاجتی، ۱۳۹۰: ۸۰). بوم‌پایی ارتباط زیادی با قدرت دارد و بیش‌تر مناسب روحیهٔ فرادستان است. ادعای پادشاهی بر ایرانیان و احساس تملک بدانان، خود برترین نوع بوم‌پایی است که خسرو و بهرام هر کدام به آن استناد می‌کنند:

خسرو: سپاهت همه بندگان من‌اند به دل مرده و زنده آن من‌اند...



... چو من گنج خویش آشکارا کنم
دل جنگیان پرمـدارا کنم
(همان: ۸ / ۳۲)

بهرام: به شاهی مرا خواندند آفرین
... که ایرانیان بر تو بر دشمنند
بدرند بر تنت بر پوست و رگ
نمانم که پی بر نهی بر زمین...
بکوشند و بیخت ز بن برکنند
سپارند گوشت استخوانت به سگ
(همان: ۸ / ۱۸)

بی‌گمان ثروت عظیم و عجایب درگاه خسرو پرویز در ساختن تصویری قدرت‌مند از او بسیار مؤثر بوده است. خسرو به خوبی از این گزینه بهره می‌گیرد. پوشش، آراستگی و تجملات خسرو، اسب و کوبه سپاهیان‌ش به هنگام لشکرکشی به سوی بهرام برای ایجاد رعب و وحشت و نشان دادن قدرت مسلط نمونه‌ای دیگر از بوم‌پایی است.

نشسته جهان‌دار بر خنگ عاج
ز دیبای زربفت چینی قبای
چو بندوی و گسته‌م بر دست شاه
همه غرقه در آهن و سیم و زر
ز زر و ز یاقوت بر سرش تاج
چو گردوی پیش‌اندرش رهنمای
چو خردبـرزین زرین کلاه
ز یاقوت پیدا نه زرین کمر
(همان: ۸ / ۱۲-۱۳)

چنان‌که بهرام با دیدن شکوه و فرّ خسرو، او را فریدون می‌خواند و در نهان به شایستگی، نژاد و اصالت پادشاهی خسرو اذعان می‌کند:
پدید آمدش خط بر گرد عاج
فریدون یل گشت با گرز و تاج
(همان: ۸ / ۱۳)

در مقابل اسب، لباس و حتی ظاهر خود بهرام بسیار ساده و در عین حال کارآمد و گزیده توصیف شده است که نشان از اقتدار، هیبت و اعتماد به نفس بالای او در برابر فرّ و شکوه خسرو دارد.

نشست از بر ابلق مشک‌دُم
سلیحش یکی هندوی تیغ بود
قبايش سپید و حمایل سیاه
خمیده سـرافراز رویینه‌سم
که در زخم چون آتش و میغ بود
(همان: ۸ / ۱۲)
همی‌رانند ابلق میان سپاه
(همان: ۸ / ۱۴)

نتیجه‌گیری

بهرام نمایندهٔ طبقهٔ متوسط جامعه است. از خاندان بزرگی است اما از خون و نژاد پادشاهی برخوردار نیست. تفکرات او با خسرو و حتی جامعهٔ آن زمان در تقابل کامل است. مبانی ایدئولوژیک بهرام از نوع حاکمیت مردمی و اساس ایدئولوژی خسرو از نوع حاکمیت موروثی و طبقاتی است که در لوای مشروعیت پنهان شده است. بهرام علیه اقتدار یکی از نیرومندترین پادشاهان ساسانی قیام می‌کند نه تنها در عمل که در بنیان ایدئولوژی اما نگاه کاریزماتیکي جامعه به شاه به عنوان شخصیت برتر دینی و سیاسی، بهرام را در جای‌گاه سلطنت نمی‌پذیرد. بهرام در برابر اندیشه‌ای قد علم می‌کند که در اجتماع نهادینه شده است و خدشه‌ناپذیر است. خلاف این باور بی‌خردی و دیوانگی محض است و برای هیچ‌کس قابل قبول و حتی قابل تصور نیست چه گردیه خواهر خونی و نام‌دار او و چه پیرزنی بیگانه و عامی که در سر راهش قرار می‌گیرد. زبان بهرام نیز با دیدگاه مردم‌گرایانه و به عمد ضد سلسله‌مراتبی او هم‌خوانی دارد. این زبان به نحو پرخاش‌گرانه‌ای توهین‌آمیز و در مقایسه با دیگر شخصیت‌های شاهنامه عوامانه است. بهرام در رویارویی با خسرو به مقابله با گفتمان مسلط می‌پردازد. آرایش قدرت حاکم را به چالش می‌کشد؛ اما این چالش به شکست می‌انجامد. شورش او گویاترین نماد فروریختن زودهنگام نهادهای انسانی است که سال‌های متمادی به ایران خدمت کرده‌اند. در نظر او همه چیز در هنر و شایستگی خلاصه می‌شود اما ایرانی که او در آن زندگی می‌کند به واسطه نهاد پادشاهی زنده است؛ نهادی که قدرت نمادین پادشاه، قدرت واقعی است صرف‌نظر از این که متصدی سلطنت سزاوار آن مقام باشد یا نباشد. بهرام مقتدرترین مرد زمانش است؛ اما در رسیدن به قدرت تنها است.



فهرست منابع

- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۹۲). *فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی*، تهران: علمی.
- پیز، آلن. (۱۳۸۶). *زبان بدن*، ترجمه سعیده زنگنه، تهران: جانان.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۱). *یادداشت‌های شاهنامه*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- دریایی، تورج. (۱۳۸۳). *سقوط ساسانیان*، ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینک‌لو، تهران: نشر تاریخ ایران.
- دیویس، دیک. (۱۳۹۶). *حماسه و نافرمانی؛ بررسی شاهنامه فردوسی*، ترجمه سهراب طاوسی، تهران: ققنوس.
- رضی، احمد و حاجتی، سمیه. (۱۳۹۰). «رمزگشایی از رفتارهای غیرکلامی در داستان روی ماه خداوند را ببوس»، *گوهر گویا*، شماره ۲، صص ۶۵-۸۸.
- سرّامی، قدم‌علی. (۱۳۶۸). *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سلطانی، سیدعلی‌اصغر. (۱۳۹۲). *قدرت، گفتمان و زبان*، تهران: نشر نی.
- طبری، محمدبن جریر. ج ۲. *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طغیانی، اسحاق و وطن‌خواه، رضوان. (۱۳۸۹). «بررسی و مقایسه دو چهره نیمه‌تاریخی شاهنامه، (بهرام گور و بهرام چوبین) بر اساس نظریه قدرت»، *گوهر گویا*، شماره ۴، صص ۱-۲۸.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۹). *ایدئولوژی، سبک و گفتمان*، <http://karsi.blogfa.com/post/59> (کاروند پارس).
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته‌پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

- فلاح، غلام‌علی. (۱۳۸۵). «رجزخوانی در شاهنامه»، *مجله دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی*، شماره ۵۴ و ۵۵، صص ۱۰۷-۱۳۰.
- قاسم‌زاده، علی و شفیق صفاری، محمد و علی‌نقی، حسین. (۱۳۹۷). «تحلیل مفاهیم و کارکرد ارتباطات غیرکلامی در شاهنامه»، *دوفصل‌نامه زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۸۴، صص ۱۵۷-۱۸۴.
- کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۶۸). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کشاورز، محمدحسین. (۱۳۷۲). «ضمایر شخصی و صورت‌های خطاب»، *زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۱، صص ۷۱-۸۴.
- محمودی بختیاری، بهروز و عباسی، رضا و امیری، مهدی. (۱۳۹۴). «تراژدی قدرت: بررسی تطبیقی داستان بهرام چوبین و تراژدی مکبث»، *ادبیات تطبیقی*، شماره ۱۲، صص ۱۰۵-۱۲۸.
- مهرکی، ایرج و اشرف عبدالاحدی. (۱۳۹۲). «قیام بهرام چوبین در شاهنامه فردوسی»، *فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (ده-خدا)*، شماره ۱۸، صص ۱۴۷-۱۶۴.
- نوابخش، مهرداد و کریمی، فاروق. (۱۳۸۸). «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو»، *فصل‌نامه مطالعات سیاسی*، شماره ۳، صص ۴۹-۶۳.
- یول، جورج. (۱۳۸۷). *کاربردشناسی*، ترجمه علی رحیمی و بهناز اشرف‌گنجوی، تهران: جنگل.